

جان ویشارد
ترجمہ علی پیرنیا



بیست سال در ایران

روایت یک زندگی در دوران سه پادشاه قاجار



بیست سال در ایران



سفرنامه‌های ایرانی، ۱

بیست سال در ایران

روایت یک زندگی در دوران سه پادشاه قاجار

نویسنده:
جان ویشارد

مترجم:
علی پیرنیا



آبی پاریسی
پل نرود



ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۳ ق.	موضوع:	ویشارد، John G. Wishard.	سرشناسه:
Iran -- Description and travel -- 19th century	موضوع:	بیست سال در ایران: روایت یک زندگی در دوران سه پادشاه قاجار / جان ویشارد؛ ترجمه علی پیرنیا.	هتوان و نام پدیدآور:
هیئت‌های اعزامی مسیحی -- ایران	موضوع:	تهران: موسسه آبی پارسی؛ انتشارات پل فیروزه، ۱۳۹۸.	مشخصات نشر:
Missions -- Iran	موضوع:	۳۰۸ ص. مصور؛ ۲۱×۱۴ س.م.	مشخصات ظاهری:
ایران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۳ ق.	موضوع:	سفرنامه‌های ایرانی ۱	فروستد:
Iran -- Social conditions -- 19th century	موضوع:	۹۷۸۶۲۲۹۶۲۰۵۲۶	شابک:
		وحنبت‌فهرست‌نویسی: دنیا	
پیرنیا، علی، مترجم	شناسه افزوده:	Twenty years in Persia; a narrative of life under the last three shahs, 1908.	هتوان اصلی:
DSR۱۳۷۹	رده بندی کنگره:	چاپ قبلی: نوین، ۱۳۶۳.	یادداشت:
۹۵۵/۰۸۴۰۲۲	رده بندی دیویی:	روایت یک زندگی در دوران سه پادشاه قاجار.	هتوان دیگر:
۵۸۷۱۰۷۶	شماره کتابشناسی ملی:		

چاپ یکم: ۱۳۹۹
شمارگان: ۷۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸۶۲۲۹۶۲۰۵۲۶
نسخه پزدازی: فائزه حجاری‌زاده
صفحه آرایی: سپیده کیانی
چاپ و صحافی: پردیس دانش
طرح جلد: آتلیه آبی پارسی

بیست سال در ایران

روایت یک زندگی در دوران سه پادشاه قاجار

نویسنده: جان ویشارد
مترجم: علی پیرنیا

موسسه آبی پارسی؛ انتشارات پل فیروزه

تصویر روی جلد: کلاس آموزش طب جان ویشارد، جراحی چشم برای معالجه آب‌مروارید

نشانی: تهران - خیابان پاسدوران - بوستان دوم - پلاک ۲۷ - طبقه اول / کدپستی: ۱۶۴۶۶۵۱۱۱ / تلفن: ۲۲۷۹۶۱۴۸ / وبسایت: pbainstitute.ir

بازنشر این اثر با قسمتی از آن به هر شیوه، نیاز به دریافت اجازه رسمی و مکتوب از ناشر دارد.

فهرست

۷	یادداشت مترجم بر چاپ دوم
۹	مقدمه مترجم
۱۳	مقدمه
۱۷	کرد و همسایه نسطوری اش
۲۷	در میان راهزنان کردستان
۴۳	شرایط زندگی در طول مرزهای ایران و ترکیه
۶۵	به طرف تهران
۷۵	پایتخت شاه
۹۳	حومه تهران
۱۰۹	تبریز و ولایات غربی
۱۱۷	قم، سلطان آباد و همدان
۱۲۷	وضع جغرافیایی و تأثیر آن بر مردم
۱۳۷	زبان، مذهب و فلسفه در ایران
۱۵۵	زندگی در میان اعزه و اعیان
۱۷۱	در میان مستمندان
۱۸۵	میسون های پزشکی در ایران
۲۰۳	میسون های امریکایی و تحولات اجتماعی ایران
۲۱۹	تجارت، صنایع و قوانین
۲۳۹	حکومت ایران
۲۵۷	قتل ناصرالدین شاه
۲۶۵	مظفرالدین شاه و مشروطه
۲۷۷	محمدعلی میرزا (شاه) و تحولات سیاسی در ایران
۲۸۹	جنبش ترقی خواهانه
۳۰۱	نمایه

تقدیم به همسرم که در آن سرزمین دور،
شرایط یک زندگی دلخواه را برایم فراهم
آورد؛ آن چنان که گویی در دیار خویش
روزگار می‌گذرانیدیم و به زندگی ما در
شرق، زیبایی و لطافت بیشتری بخشید
و تدابیر عاقلانه‌اش که همواره همراه با
اشتیاق و شوری وصف‌ناشدنی بود، به
تمام بخش‌های خدماتی ما گرمی و امید
نثار می‌کرد.

ویشارد

یادداشت مترجم بر چاپ دوم

در دل داشتم که در شرح زندگانی، گذران عمر دکتر ویشارد و کوشش‌ها و دغدغه‌هایش، آگاهی‌های جامع‌تر و مفیدتری فراهم آوردم و در چاپ دوم بیست سال در ایران بگنجانم. تا آخرین مهلت چاپ هم به دنبال آن بودم، اما راه به جایی نبردم و نومیدانه کار را تحویل دادم. چرا که در هیچ جا نشانه و اثری از او نیافتم. متأسفانه فعالیت‌های علمی و تلاش‌های مداوم او در افتتاح بیمارستان‌های مردانه و زنانه آمریکایی در ایران، در جایی ثبت نشده است و یا اینکه من نتوانستم اثری از آن بیابم. خود او هم جز همین مجموعه اثری دیگر بر جای نگذاشته است.

خاطراتش از سال‌های پرمصیبت و بایی در تهران، جزوه‌هایش برای آگاهی مردم و جلوگیری از گسترش بیماری، جمع‌آوری مبتلایان، دفن اجساد و ... خود حدیثی جداگانه را طلب می‌کند.

اما دانستم که در معاینات پزشکی و سرکشی به بیماران، برخی دانشجویان را سهیم کرده و با خود می‌برده است تا از نزدیک تجربه کنند و ظرافت‌های کار را دریابند. همچنین جزوه‌هایی برای آشنا شدن مردم با بیماری و نحوه مصون ماندنشان منتشر کرد که در روزنامه وقایع‌الافتاقیه هم اعلان می‌شده است.

اگر در شهرستانی بیمارانی بودند و احتیاج به کمک داشتند، از دانشجویان مطلع و افراد آگاه، بدان محل روانه می‌کرد و تا حد توان به آنان کمک می‌رساند. نخستین سالن تشریح و کالبدشکافی و اولین تجربه بیهوش کردن بیماران برای مرحله جراحی را نیز او با موفقیت انجام داد و هم بیرون آوردن سنگ مثانه و عمل موفقیت‌آمیز توسط او صورت گرفت.

سال‌های سال زندگی در میان گروه‌های مختلف ایرانی به او فرصت مناسبی داد

که فارسی را به خوبی فرا گیرد و به مرحله‌ای رسید که آموزش دروس پزشکی را به زبان فارسی انجام داد؛ زندگی در سرزمینی پرماجرا و متنوع با شرایط فرهنگی متفاوت از محصولات گرمسیری و سردسیری و تنوع نژادها و قبایل گوناگون و سلیقه‌های مختلف...

او که معلم طب و جراحی بود، در امور اجتماعی و توسعه هم نقشی داشت. حتی چغندر قند را به ایران آورد و کاشت و فعالیت در این زمینه را سامان داد. بیمارستان امریکایی در پاییز ۱۸۸۳ م به دست دکتر ویشارد افتتاح شد و کتاب حاضر در سال ۱۹۰۸ به رشته تحریر درآمد.

علی پیرنیا

آبان ۱۳۹۸

مقدمه مترجم

سرزمین کهن سال و تاریخی ما همواره مسافران و سیاحان بسیاری را به خود جلب کرده، و تاکنون صدها مقاله و رساله و کتاب در این باب توسط آنان انتشار یافته است. هر کدامشان از دیدگاه خاص خود امور جاری ما را دریافته‌اند. گاه بعضی از این روایات شباهتی هم با آنچه ما بوده‌ایم نداشته، و گاه نیز چه بسیار نکات و دقایقی در خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ما شناخته‌اند که خود غافل بوده‌ایم. هر چه هست گویی انسان می‌خواهد گهگاه با معیارهای دیگران خود را بسنجد و بازشناسد و هم به سلیقه آنان خود را ببیند و بعد به قضاوت بنشیند.

سفرنامه‌ها یکی از منابع این قبیل آگاهی‌ها است.

دکتر ج. گ. ویشارد به سال ۱۸۹۱^۱ برای خدمات پزشکی به مناطق مختلف کردستان رفته که تفصیل آن در سه بخش اول این کتاب آمده است. اما میسیون امریکایی به سال ۱۸۸۷^۲ زمینی در تهران برای تأسیس مریض‌خانه خریداری کرده بود، که ناصرالدین‌شاه هم نسبت به این اقدام علاقه زیادی از خود نشان داد. پس فرمانی مبنی بر اجازه ساختمان صادر کرد.

اما این فرمان شامل شرایطی بود که قبول آن برای میسیون میسر نبود. از جمله شرایط یکی این بود که مؤذنی از طرف بیمارستان استخدام شود، که در ساعت‌های معین مردم را به نماز و عیادت بیماران دعوت کند و نیز تأکید داشت که زنان در

۱. برابر با سال ۱۲۷۰ شمسی-م.

۲. برابر با سال ۱۲۶۶ شمسی-م.

بیمارستان پذیرفته نشوند. صدور این فرمان باعث شد که تأسیس بیمارستان چند سالی به تعویق افتد. بالاخره امین‌الدوله نخست‌وزیر به اطباء اطمینان داد، که حاضر است فرمان شاه را ملغی ساخته، خود مسئولیت کامل عدم اطاعت از آن را بر عهده گیرد. با این توافقات از امریکا تقاضا شد که پزشک قابل‌ی برای اداره بیمارستان استخدام و به تهران اعزام شود.

در پاسخ آن درخواست دکتر ویشارد پس از دو سال خدمات طبی در مغرب ایران به پایتخت انتقال یافت. بیمارستان امریکایی تهران در پائیز سال ۱۸۸۳^۱ رسماً به دست این طبیب گشایش یافت. از این تاریخ امور مریض‌خانه به طرز رضایت‌بخشی اداره شد و شاه نیز از خدماتی که توسط آنان انجام می‌گرفت تقدیر کرد. مهارت زیادی که دکتر ویشارد در امور پزشکی، خاصه در جراحی داشت، اعتبار بیمارستان را در انظار مردم بالا برد. این طبیب علاوه بر اداره بیمارستان، کلاسی نیز برای تربیت اطباء ایرانی تأسیس کرد.

در سال ۱۹۰۴^۲ بیماری وبا مجدداً در ایران شیوع یافت. برای مبارزه با آن، میسیون پزشکی از ایرانیانی که توانایی داشتند، استمداد کرد و آنان نیز به قدر توانایی خویش از هیچ‌گونه کمک و همراهی دریغ نورزیدند. برای مداوای بیماران سه مرکز در تهران و یکی در تجریش دایر شد. دکتر ویشارد رساله‌ای نوشت و اقداماتی را که برای پیشگیری از این بیماری ضرورت داشت به تفصیل توضیح داد. کارکنان میسیون با گاری‌هایی که اجاره کرده بودند، در کوچه‌های شهر در جست‌وجو بودند و بیماران را به مراکز طبی انتقال می‌دادند. پس از چندی بیمارستان امریکایی در همدان، رشت، مشهد، کرمانشاه و تبریز نیز گشایش یافت. دکتر ویشارد تا سال ۱۹۱۰^۳ در تهران خدمت کرد، که در آن سال از طرف میسیون متقاعد شد و به امریکا بازگشت.^۴

۱. برابر با سال ۱۲۷۲ شمسی -م.

۲. برابر با سال ۱۲۸۳ شمسی -م.

۳. برابر با سال ۱۲۸۹ شمسی -م.

۴. سرگذشت سازمان‌ها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران، تألیف صدری افشار، غلامحسین. بی‌تا. سرگذشت سازمان‌ها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران. تهران: وزارت علوم و آموزش عالی، دفتر اطلاعات و روابط عمومی -الدر، جان. ۱۳۳۳. تاریخ میسیون‌های آمریکایی در ایران، ترجمه سهیل آذری، تهران: نورجهان.

اینک ذکر چند نکته را ضرور می‌داند:

▪ در ورق اول متن، پارگی مختصری وجود داشت، که شامل دو سه کلمه می‌شد، مفهوم آن‌ها را از فحوای جمله دریافته‌ام.
▪ چهار تصویر نیز از اصل کتاب به یغما رفته بود، که در این ترجمه جایشان خالی است.

▪ نام‌های محلی و اصلی چند دهکده را خاصه در ترکیه و ارمنستان نیافتم و عیناً همان‌گونه که در متن آمده همراه بقیه نام‌ها که مشخص بود نقل کرده‌ام.

▪ از لحاظ اینکه تطابق زمانی برای خوانندگان سهل‌تر شود، تاریخ‌های میلادی را در زیرنویس به تاریخ شمسی تبدیل کرده‌ام. و به یاد داشته باشیم، توضیح مسائل اجتماعی و مذهبی اگر گاه با لغزش‌هایی همراه است، بیشتر به حساب ناآشنایی و عدم تسلط کامل مؤلف به فرهنگ و زبان فارسی و شیوه‌های تفکر و زندگی شرقی بگذاریم. والسلام.

علی پیرنیا

اردیبهشت ۱۳۶۳

مقدمه

کشور ایران از جاده‌های هموار و معتبری برخوردار نیست تا جهانگردان و مسافران کشورهای دیگر را، که عوامل مؤثری در جهت مطالعه امور اجتماعی و شناخت هر جامعه محسوب می‌شوند، به خود جلب کند. به این لحاظ تعداد امریکایی‌هایی که دیداری از آن دیار داشته‌اند، نسبتاً کم است. قادر نیستم طرحی ارائه دهم تا بتوانیم آماری دقیق از افرادی که ایران را دیده‌اند به دست آوریم، اما مسلم می‌دانم که حدوداً سیصد نوزاد از پدر و مادرهای امریکایی در آنجا متولد شده‌اند. کشوری که از هریک میلیون نفر امریکایی، حداقل چهار تن به آنجا سفر نکرده‌اند، به تصور من نمی‌تواند شهرت چندانی داشته باشد. پس بهتر است بعضی نموده‌های جالب حیات را از دیدگاه‌های مختلف عرضه کند، تا رفع این نقیصه بشود. چنین امری در ایران می‌تواند به‌خوبی مصداق داشته باشد، خاصه وقتی به تاریخ طولانی و افتخارآمیز و دانش و تمدن گذشته آن نظر داشته باشیم، روزگارانی که هر چیز در آغاز خود بود اما دنیای غرب، حتی قرن‌های متمادی پس‌از آن مهجور باقی ماند و از شناخت و آگاهی به دور.

تحولات گسترده اخیر در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این ملت موجباتی بوده‌اند تا توجه ملت‌های دیگر به آن منطقه از جهان معطوف شود. به خطه‌ای که بزرگ‌ترین شعرا لب به سخن گشوده‌اند و عظیم‌ترین قشون‌ها و لشکرکشی‌ها را در خود تدارک دیده است، جایگاه آتش‌پرستان و خورشید. مخصوصاً ایران برای ما اهمیت بسیار دارد و قابل مطالعه است، بدان لحاظ که نژاد

سفید از آنجا هستی گرفته و نام ایران^۱ نیز از آریا و نژاد آریایی ریشه گرفته است. ایران به خاطر موقعیت خاص جغرافیایی اش تا حد زیادی در دنیا ناشناخته مانده و اگر در مسیر شاهراه‌های بزرگ مسافرتی قرار داشت، نمی‌توانست چنین در بی‌توجهی منزوی بماند، آن‌طور که قرن‌ها بوده است. مرزهای شمالی و شرقی آن در زمینه تجارتی با حسادت تمام توسط روسیه مراقبت می‌شود، در حالی که ورود از جانب طرابوزان متضمن مسافرتی طولانی و خطرناک با کاروان و از طریق یکی از وحشی‌ترین بخش‌های شرقی ترکیه است. مسیر خلیج از نواحی جنوب می‌گذرد، که با وجود کوه‌های مرتفع از بخش مهم مرکزی مجزا شده است و جدا از آن صحراهای سوزانی دارد که ناچاراً با کاروان‌های کندرو باید عبور کرد، زیرا وسیله نقلیه سریع‌السیری وجود ندارد. تاکنون تنها شش مایل راه‌آهن در ایران ساخته شده است که تهران را به شاه عبدالعظیم مرتبط می‌سازد.

کتاب حاضر بر اساس سه دوره مسافرت به شرق فراهم آمده و همان‌طور که خواننده متوجه خواهد شد، به دو بخش تقسیم می‌شود. سه فصل اول شامل خاطرات و تجربیات در مناطق ناامن کردستان و هفده بخش دیگر به‌طور اعم به ایران مربوط خواهد بود. همچنین خوانندگان می‌توانند مسیر حرکت را از روی نقشه ضمیمه دنبال کنند. یادداشت‌هایی که فصول مختلف از روی آن‌ها تنظیم شده با دقت تمام تجدیدنظر شده است و تا آنجا که ممکن بوده، مورد رسیدگی و اصلاح قرار گرفته‌اند.

در حالی که کتاب را در قطعی معمولی به چاپ رسانده‌ایم، منتهای کوشش را به عمل آورده‌ایم که بدون غلط چاپی در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد، اما چنین نیست و نویسنده قبلاً از خوانندگان پوزش می‌طلبد. گرچه از ابتدا تلاش من بر این نبوده است که متن را به صورت کاری که ارزش ادبی داشته باشد عرضه کنم، بلکه همواره بر این نیت بوده‌ام که یک نوع مداخله یا اظهارنظر را در مورد زندگی ایرانیان و توضیحاتی هرچند مختصر درباره ایران ارائه دهم. گمان نمی‌کنم هیچ حرفه دیگری جز طبابت چنین شانس را داشته باشد که جریان زندگی را در شرق

۱. اینجا در متن Iron آمده است.

آن طور که واقعاً می‌گذرد دریابد. طبیب به هر خانه‌ای پا می‌گذارد، که اگر هم فقیر باشد یا غنی برای او تفاوتی ندارد. به همان راحتی پا به حرم‌سرا می‌گذارد که به مغازه فلان تاجر یا پستوهای تریاک‌کشی در بازار وارد می‌شود.

اگر مؤلف در ارائه یک مطالعه جالب و کامل از زندگی متنوع شرقی توفیق چندانی نیافته است، تنها به این علت است که به قول معروف طبیب محرم اسرار است و تا حدود امکان لب‌های طبیب باید مهر و موم باشد. با این ترتیب پرواضح است که نویسنده ترجیح می‌دهد حتی داستانی بی‌مزه و بی‌روح را بیان دارد تا اینکه اطلاعات و اسراری که با تکیه بر اعتبار و اعتماد حرفه‌اش به دست آورده افشا کند.

بدون شک نقل قول‌هایی از مقالات مؤلف که در روزنامه‌های ایندیندنت^۱، نیویورک هرالده^۲، اینتریور^۳، هرالده و پرسبیتر^۴، ایندیانا پلیس نیوز^۵ و کریستین اندیورولده^۶ به چاپ رسیده در کتاب حاضر آمده است. با ذکر این حقیقت که این نقل قول‌ها بسیار جزئی و مختصر است و تقریباً در هر مورد سعی شده با شیوه‌ای تازه بیان شود. روش خاصی در نگارش به کار نبرده‌ام و حتی المقدور بر همان سبک متداول تکیه داشته‌ام. هر جا به ناچار واژه‌های فارسی را ذکر کرده‌ام، معادل انگلیسی آن را نیز آورده‌ام، بنابراین طرز نوشتن کلمات و یا تلفظ آن‌ها چندان مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

از هر نوع انتقاد بی‌موردی اجتناب شده است، زیرا چنین اظهاراتی گرچه گاهی مفید واقع می‌شوند، اما بیشتر آزاردهنده خواهند بود. گذشته از این، مؤلف با سرفرازی اظهار می‌دارد که در میان ایرانیان دوستانی خوب دارد، دوستانی که از صبح تا شام در خوشی و گرفتاری در کنار او بوده‌اند. پس نهایت ناسپاسی است که از چگونگی زندگی آن‌ها و طرز تفکرشان انتقاد بشود.

1. The independent.
2. New York Herald.
3. The Interior.
4. Herald and Presbyter.
5. Indianapolis News.
6. Christian Endeavor world.

مؤلف افتخار و امتیاز تأسیس مریض‌خانه امریکایی را در تهران دارد و سال‌ها سرپرستی آنجا را بر عهده داشته است. این سازمان طوری از جانب ایرانیان مورد استقبال قرار گرفته که همانند یکی از مؤسسات خودشان منظور شده است. نوع دوستی در آنجا به پایه‌ای است که مردم بر هر عقیده‌ای که داشته باشند، دارای حقی هستند، گرچه در حقیقت یک سازمان مسیحی آنجا را اداره می‌کند.

سال گذشته در پایتخت شاه، اولین مریض‌خانه زنان ایران را افتتاح کردیم، کلیه هزینه‌های آن را بانویی مسلمان که از خاندان‌های طراز اول بود، پرداخت کرد. او علاقه‌مندی زیادی به بهبود وضع زنان در ایران داشت. اگر بعضی نظریات درباره شرایط کنونی ایران جنبه انتقادی دارد، مؤلف اجازه می‌خواهد اعلام کند که صرفاً اشاراتی است صمیمانه از جانب یک دوست. با توجه به اینکه در برابر انتقادهای گستاخانه‌ای که بعضی غربی‌ها، هرگاه که ایران و مسائلش مطرح می‌شود ابراز می‌دارند، شکیبایی خود را از دست می‌دهد. اکنون زمانی است که بایستی آن‌ها که به ایران عشق می‌ورزند برای حمایت از آن تجدید قوا کنند.

از بسیاری دوستان خوب متشکرم که با لطف بسیار متن حاضر را مرور کردند و پیشنهاداتی دادند که برای بهتر شدن کار مفید و مؤثر بوده است. همچنین از کتابدار دانشگاه وستر^۱ ممنونم که با مهربانی اجازه استفاده از مجموعه پرارزش کتاب‌هایی که در مورد مسافرت و زندگی در مشرق زمین بود به من واگذار کرد.

این کتاب را در طول تعطیلاتی که در وستر از شهرهای زیبای اوهایو، گذراندم، در سال ۱۹۰۸^۲ به رشته تحریر درآوردم.

1. Wooster

۲. برابر با سال ۱۲۸۷ شمسی - م.

گرد و همسایه نسطوری اش^۱

دو جانب مرز ایران و ترکیه از تسلط قدرت‌هایی که در استانبول و ایران حاکم‌اند جدا افتاده. آنجا سرزمین وسیعی است که حدود سیصد مایل طول و دویست مایل عرض دارد و کردستان نامیده می‌شود. شاید طبیعتاً یکی از ناهموارترین و خشن‌ترین جاهای دنیا باشد و چنین می‌نماید که محل مناسبی برای قبیله‌های وحشی، بی‌قانون و بدخلق است که ترجیح می‌دهند در کوهستان‌های صعب‌العبور و لم‌یزرع زندگی آزاد و خودمختار داشته باشند، تا اینکه در زمین‌های آماده و حاصلخیز سکنی گزینند و خیلی راحت مالیات‌بگیران ترکیه و ایران همیشه به آن‌ها دسترسی پیدا کنند.

حدود این بخش عظیم دقیقاً مشخص نشده، مگر در قسمت غربی که رود دجله آنجا را از عراق جدا می‌کند. در مشرق و جنوب شرقی، دامنه‌کوه‌های مرتفع به تدریج به تپه‌های کم‌ارتفاع بدل می‌شود، که شخص به‌سختی می‌تواند حدس بزند این کوه‌ها و دامنه‌هاشان در کجا به پایان می‌رسند و در چه فاصله‌ای فلات شروع خواهد شد. از همان زمین‌های گسترده حاصلخیز است که خاک ایران آغاز می‌شود. در اینجا پسوند «ستان» به معنی سرزمین یا کشور است، بنابراین

۱. Netsorian، پیروان نسطوریوس، اسقف قسطنطنیه (۳۸۰ - ۴۵۱) برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند، معتقد بود که عیسی انسان از مادر زاده شده و توحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی چون وحدت و وصلت زن و مرد پس از ازدواج است، یعنی دو طبیعت جدا در جسمی واحد. این اسقف به خاطر اعتقادش تکفیر و به صحرای لیبی تبعید شد و پروانش در هند، مغولستان، چین و عربستان پراکنده شدند. فرهنگ معین

کردستان، یعنی سرزمین کردها، عربستان، کشور عرب‌ها و فرنگستان، مملکت فرنگی‌ها یا اروپایی‌ها است. واقعیت نیز همین است که کردستان خانه کردها است، چون در هیچ کجای دیگر او چنین احساسی نخواهد داشت. خصوصیات اخلاقی او در پستی و بلندی و پرتگاه‌های کوهستان‌ها پرورش یافته. او معتقد است که هیچ نقاشی جز طبیعت نمی‌تواند این مناظر بدیع را هنرمندانه نقاشی کند. استحکامات و قلعه‌های نظامی اروپاییان به نظر او تقلیدی است از آنچه طبیعت برای او و قبیله‌اش انجام داده است. رشته‌کوه‌های مرتفع با حفاظ‌های صعب‌العبور او را از هجوم ترک‌ها از جانب مغرب و ایرانی‌ها از طرف مشرق مصون نگاه می‌دارد. واژه حکومت در مذاق او نفرت‌انگیز و نامطبوع است، چون از لحاظ او مترادف است با ستم و تعدی. چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان، تنها قانونی است که او می‌پذیرد. هرچیزی جدا از این مقوله در قضاوت او ضعیف می‌نماید.

زبان کردی یکی از لهجه‌های فارسی است، اما شبیه به عربی که زبان قرآن است نوشته می‌شود. اشکال ترجمه متون به لهجه کردی در این است که قبایل مختلف هم با یکدیگر تفاوت لهجه زیادی دارند. به‌رحال کتاب مقدس به متداول‌ترین لهجه ترجمه شده است، اما تا آموزشی در آن منطقه نباشد و مدرسه‌ای افتتاح نشود، کسی نمی‌تواند از آن استفاده ببرد، مگر چند نفر از رهبران و رؤسای قبایل که جملگی مسلمان هستند و طبیعتاً چندان تمایلی ندارند که این قبیل کتاب‌ها در دسترس مردم قرار گیرد. علت دیگری که توزیع و توجه به کتاب مقدس و سایر کتب را در میان آنان متوقف کرده است، نفرت آنان از همسایه نسطوری است.

تعداد نسطوری‌هایی که در کوهستان به سر می‌برند، به دویست هزار نفر نمی‌رسد، در حالی که کردها احتمالاً بیش از دو میلیون نفرند. نسطوری‌ها وابسته به کلیسای حواریون هستند، در حالی که تمام کردها مسلمان‌اند. کردها از زمانی در آن نواحی ساکن‌اند که گزنفون و سپاهیان‌ش از آنجا عبور کرد و خوانده‌ایم که آن‌ها خودشان را با پرتاب سنگ‌های بزرگ در مسیر یونانی‌ها مشغول کردند. پس از تجربیات زیادی که من در میان همان مردم کسب کردم و به تدریج در همین

کتاب خواهد آمد همواره همدردی بسیاری نسبت به پیروان آن یونانی جاه طلب در خود احساس می‌کنم. همان‌طور که بعضی نویسندگان متذکر شده‌اند، در خصوصیات اخلاقی کردها در عین اینکه خشونت وجود دارد، فریبندگی خاصی نیز مشهود است، از آن نوع که انسان در مواجه با شیر احساس می‌کند، اگر مانع او بشوند، دیگر کرد قابل تحسین نیست، شجاع‌ترین افراد هم اگر در راه‌های کوهستانی بخواهد با او مقابله کند، بازنده خواهد بود.

نسطوری‌های کوهستانی کمی بهتر از کردها هستند، منظور آن‌هایی است که کاملاً تحت تأثیر میسیون‌های مذهبی قرار گرفته‌اند. بعضی از کردها مردان دین‌دار و آدم‌های مذهبی عمیقی هستند و از بابت همسایگانی که قلبشان به نور ایمان روشن نشده است رنج بسیار می‌کشند. وقتی به تاریخ آن‌ها توجه کنیم تعجب نخواهیم کرد که توده مردم به دست دوستانه‌ای که از طرف دنیای مسیحیت امریکا و انگلیس به جانب آن‌ها دراز شده است کمترین اعتنایی نکرده‌اند.

قبل از آنکه مسلمانان این بخش از آسیا را مورد تاخت و تاز قرار دهند، اینان مردمی قدرتمند و موفق بودند، در جلگه‌های آشور زندگی می‌کردند، مکتب‌ها و مدارس فعال داشتند و شاید همان قوم باشند که به سرزمین چین و سرتاسر هندوستان هم سفر می‌کردند و اولین کسانی بودند که خبر ظهور مسیح را به آن نواحی رساندند.

توماس لاری^۱ در شرح زندگی دکتر آساهل گرت^۲، اولین پزشک امریکایی، که در ایران زحمات بسیاری متحمل شده، آورده است که نویسنده‌ای چینی به نام (اس. و. ویلیامز^۳ از کانتون) حدس می‌زند که نسطوری‌ها در سال پانصد و پنج میلادی بنیاد یافته‌اند. اولوپن^۴ در سال ششصد و سی و شش در نانکینگ کشیش بود و پکن در سال ۷۱۴ سراسقف داشته است. در دوره‌های پیشین دو سراسقف در چین بوده‌اند، یکی چمبدوش یا چمبلک (پکن^۵) و دیگری پنچت یا تنقت^۶، که

1. Thomas Laurie

2. Dr. Asahel Grant

3. S. Williams

4. Olopun

5. Chambaluch, orchanbalek (Peking)

۶. Panchet or Tanghut. در تاریخ چین به عنوان مذهبی قدیمی از آن یاد شده است.

در سال ۱۲۶۸ شروع به همکاری کردند. در سال ۱۶۲۵ کتیبه‌ای به خط چینی در سینگان فو^۱، که یکی از بخش‌های غربی چین است به دست آمد و نشان می‌داد در سال ۷۸۱ و به قول بعضی‌ها (سال ۷۸۲) توسط نسطوری‌ها نوشته شده. این کتیبه آماری دربارهٔ مسیحیان و نیز صورت کشیش‌هایی که در چین فعالیت داشتند نشان می‌داد.

چنین به نظر می‌رسد که فعالیت مذهبی نسطوری‌ها در چین به سال ۱۳۶۹ با حملهٔ مغول‌ها متوقف شده و از آن پس رو به کاهش گذاشته است؛ امروزه این طور استنباط می‌کنند که کلیهٔ ظواهر و آثار تلاش‌ها و کوشش‌های آنان از میان رفته است، اما یک مبلغ در نینگ پو^۲، که در ساحل جنوب شرقی سینگان فو قرار دارد می‌نویسد، که شخص قابل احترامی که غریبه می‌نمود و ظاهراً از مردم نواحی غربی به نظر می‌رسید، به کلیسای ما آمد و با دقت به موعظه گوش داد. پس از پایان مراسم اظهار داشت که او و اجدادش تنها یک خدای خالق و مهربان را پرستش کرده‌اند. او روایات مربوط به حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت مریم را می‌دانست و گفت که کاتولیک، رومی یا مسلمان نیست.

حتی نام کتاب‌هایی که از جانب ما توزیع شده به گوشش هم نخورده بود و معلوم می‌شد که تمام اعتقادات و روایات سینه به سینه از اجدادش به او رسیده است. می‌گفت: «در جایی که زندگی می‌کند، سی خانواده با چنین طرز تفکر وجود دارد، بعضی‌ها کتاب هم دارند اما از افشای آن خودداری می‌کنند.»

کاهش فعالیت‌های مبلغین مسیحی نسطوری در چین در دوران گذشته، تنها به خاطر آزارها و ممانعت‌های امپراطوری نبود، بلکه علت عمده‌اش هجوم سپاه مسلمانان بود که آسیای صغیر را مورد حمله قرار دادند و آشوری‌ها را بالاجبار به انزوای کوهستان‌های وحشی کردستان رانند. به این لحاظ خط عبور و نفوذ مسیحیت که از آن مسیر به سرزمین چین مرتبط می‌شد قطع شد. شهر نُصَیْبِین با باغ‌های زیبا و جلگه‌های حاصلخیز و تاکستان‌های پر بار که مدرسه و دیر را احاطه کرده بودند و باعث غرور و سرافرازی نسطوری‌ها بود به کلی ویران شد. به جای

1. Singan-fu
2. Ningpo

طنین زنگ کلیسا، فریاد مؤذن فضای شهر را پر کرد: «الله اکبر، شاهد آن محمد رسول الله». چند سال پیش که از این شهر دیدن کردم، هیچ اثری از باغ‌ها و آبادانی گذشته آن وجود نداشت. چند باغ بی رونق و خانه‌های درهم ریخته و بازاری کثیف که کسبه عرب در آن به کار اشتغال داشتند وجه مشخصه شهر بود. نزدیکی‌های ظهر بود که به شهر وارد شدیم و خوشحال از اینکه توانستیم در بیشه‌ای زیر سایه درختان از تابش مستقیم آفتاب سوزان ماه ژوئیه محفوظ بمانیم. رودخانه شبار^۱ هم از آنجا درست از جانب غربی شهر می‌گذشت. هوا به طور طاقت‌فرسای گرم بود، همراهان ما با حیواناتی که باروبنه را حمل می‌کردند، بیشتر بعد از ظهر را در آب بودند تا خنک بشوند.

در زمان حزقیل، پیغمبر یهود، اسرار را در کنار همین رودخانه منزل داده بودند^۲ و او در همین حوالی در خود فرو می‌رفت و آرزوها و تصوراتش را مرور می‌کرد. هنوز هم گاه‌گاهی شخص می‌تواند در این سرزمین پدیده‌های طبیعی زیبایی را مشاهده کند. گرمای شدید و گردوغبار باعث می‌شود که هوا کم‌کم با ذرات ریز شن معلق اشباع شود، آن‌طور که هر چیز، مبهم به نظر آید. این شرایط رو به افزایش می‌گذارد تا زمانی که طوفان شروع شود. نوعی باد سموم که سه روز طول می‌کشد وزیدن می‌گیرد و پس از آن هوا پاک و تمیز می‌شود. ندرتاً هم با این طوفان گردبادی همراه است که از جانب شمال می‌آید و توده‌های گردوغبار را به قسمت‌هایی از آسمان می‌کشانند و پس از آن خورشید با درخشش خیره‌کننده نورافشانی می‌کند و عیناً همان تصویری که این پیغمبر بیان کرده «فلکی در میان فلک دیگر» نمودار می‌شود. شعله خورشید بر توده ابرهای عظیم که در هم می‌پیچند می‌تابد و در این گیرودار چندان مشکل نیست که از این پاره ابرهای پراکنده اشکال موجودات زنده‌ای را که بال‌های عظیم دارند و صورت‌های نوظهور پیش خود مجسم ببینیم، همان‌طور که در فصل اول حزقیل بیان شده، «رنگ‌های مختلف بر پهنه آسمان

1. Chebar

۲. در سال ۵۹۸ بخت‌النصر حزقیل پیغمبر را اسیر کرد و با شهریار یهودا در اراضی کلدانیان در کنار نهر خابور (نهری است در زمین کلدانیان جاری و قوم یهود زمان اسیری در کنار آن ساکن بودند و حزقیل نبی نیز با ایشان در آنجا سکونت می‌داشت) مسکن داد. قاموس کتاب مقدس. شبار بخشی از خابور است.

پدیدار می‌شود و مناظر خارق‌العاده و زیبایی می‌آفریند». آن‌ها که شاهد چنین صحنه‌ای هستند برایشان زیاد مشکل نیست، علت را دریابند که چرا پیغمبر چنین کیفیتی را به عنوان شاهد ذکر کرده است، تا وحی و مکاشفه پیغمبرش را بشناساند. حتی عرب پرهیزگار و بی‌توجه، گاه کاروان را متوقف می‌کند تا این جلوه کم‌نظیر را که آسمان به خود گرفته نظاره کند. عکس شماره ۲ یک پدیده طبیعی که معمولاً در بین‌النهرین دیده می‌شود

در مورد اسرا که مردمانی بسیار متدین بودند، این صحنه خود الهام‌بخش کلمات روحانی و پرنفوذ حزقیل پیغمبر می‌توانست باشد.

شک نیست که کلیسای پاپی، مبلغین را سال‌ها قبل به این سرزمین روانه کرده است، مدارس برای تدریس طب و تعلیم قانون و اصول مذهبی تأسیس کرده‌اند و فلسفه کلیسا در آن روزگاران حتی در خیابان‌ها تبلیغ می‌شد. از لحاظ تجارتي مردم موقعیت درخشانی داشتند و محصولات زمین‌های پربركت پیرامون آن‌ها، بازارهای پرمفعتی در شهرها و آبادی‌های مسیر رودهای دجله و فرات به‌وجود آورده بود. اما شهر نصیبین بیشتر به خاطر مرکزیت تعلیمات مسیحیت و فرهنگ آن شهرت داشت. مردم در آن دوران علاقه‌مندان و خواستاران صلح بودند، اما گویی شرایط خاص آنان را وادار می‌کرد که اصول وحشیانه جنگ را نیز بیاموزند. آنان ناصری‌ها بودند و پیش‌قراولان مسیحیت، که حتی نفوذ و فعالیت آن‌ها تا چین هم می‌رسید، اما چنین می‌نماید که این بخش از دنیا برای این اعتقادات آمادگی نداشت. اگر خاور نزدیک این «مکتب» را پذیرفته بود، شاید امروز مرکزیت قدرت و آموزش به عوض اینکه در اروپا یا دنیای جدید باشد، در شهرهای آنان استقرار می‌یافت.

وقتی مسلمانان شهر نصیبین و سرزمین‌های اطرافش را به تصرف خود در آوردند، مسیحیان به جانب دجله فرار کردند. تعدادی از آنان با کمک قایق‌هایی که ساختند جان سالم به در بردند و در پناه هم‌مسلمانان در بغداد مصون ماندند، درحالی‌که بقیه از رودخانه گذشتند و سلامت و آزادی خود را در کوهستان‌های کردنشین باز یافتند.

پس از گذشت مدت زمانی، کردهای مشرک نیز به اسلام گرویدند، با این

ترتیب کلیسای نسطوری به طور کلی ارتباطش با غرب قطع شد. آن‌ها در دره‌های تنگ و گذرگاه‌های صعب‌العبور کردستان که در میان کوه‌های مرتفع محاصره شده بود، سرپناهی برای خود تدارک دیدند. در آغاز بر این تصور و آرزو بودند که روزی فرا خواهد رسید که بتوانند مجدداً به سرزمین خود مراجعت کنند و مایملک ازدست‌رفته را تصاحب کنند، اما پس از چند نسل فرهنگ و تمدن قبلی آن‌ها به طور کلی فراموش شد و بسیاری از فرزندان، زندگی آزاد کوهستان را بر سالن‌های دلگیر و ملال‌آور دیرها در شهر ترجیح می‌دادند. اکنون دیگر هنر جنگ‌های کوهستانی و اصول زندگی وحشیانه را آموخته بودند و از آن پس تاریخ آن‌ها در جنگ‌هایی که اغلب هم بی‌رحمانه و مصیبت‌بار بود خلاصه می‌شود.

درعین حال آثار آموزش‌های گذشته و فرهنگ قبلی آنان به کلی از بین نرفت، بلکه جزئیاتی از آداب و رسوم و تعلیمات خاص گذشتگان برای آن‌ها باقی مانده بود. پس در هر کجا که برایشان مقدور بود کلیسایی برپا داشتند و اگر در بعضی مناطق به خاطر حضور کردهای همسایه چنین امکانی وجود نداشت، غارهایی در کوهستان می‌یافتند و در آن‌ها پناه می‌گرفتند. در این مخفیگاه‌ها از روی نسخه‌های خطی قدیمی کتاب مقدس که به زبان سریانی بود رونویس می‌کردند و تعدادی از پسران را نیز سواد خواندن می‌آموختند. به تدریج تعداد پناهندگان رو به افزایش گذاشت، تا آنجا که توانایی یافتن به دره‌های مجاور هجوم ببرند و همان بلایایی که عرب‌ها و سپس تاتارها بر سر آن‌ها آورده بودند، با کردها تلافی کنند. آن‌ها را از خانه و آشیانه‌شان بیرون راندند و با بی‌رحمی تا آنجا که توانستند آنان را به قتل رساندند، اینجا دیگر مسئله تنازع بقا بود و مسیری خلاف مسیحیت. به مجرد اینکه جوامع تازه قد علم می‌کنند، از هر گونه هم‌دردی و همراهی جدا می‌شوند، از طرفی با دشمنی قبایل دیگر مواجه می‌شوند پس کاهش اصول اخلاقی در میان مردم امری اجتناب‌ناپذیر است.

به هر حال گمان می‌کنم هنوز هم غرور خود را نشکسته باشند. به یاد دارم روزی وارد یکی از این جماعت‌ها شدم و مهمان کشیشی بودم. به من گفت هرچه کتاب در دنیا وجود دارد مطالعه کرده است. از او سؤال کردم گمان می‌کند چند کتاب در دنیا وجود دارد. جواب داد سه کتاب موجود است و بعد با غرور مرا به

طرف کتابخانه‌اش هدایت کرد. در دهکده‌ای دیگر فقط یک کتاب وجود داشت، اما کشیش بیشترین استفاده را از آن می‌کرد. سه شاگرد داشت و برای درس دادن به آن‌ها کتاب را روی زمین در جلو راهب قرار می‌داد، یک پسر سمت راست، یکی سمت چپ و دیگری روبه‌روی معلمش نشسته بودند. این نفر سوم آموخته بود که کتاب را وارونه بخواند و می‌گفت خواندن کتاب از هر طرف دیگر برایش مشکل است.

درس صرفه جویی با جدیت از دوران کودکی به آنان آموخته می‌شود. در بعضی جاها استطاعت مالی ساکنان دهکده روی هم پیش از خرج یک خانواده آمریکایی که زندگی متوسطی هم داشته باشد نمی‌شود. برای قطعات کوچک زمین قابل کشت و زرع که در دامنه کوهستان مسطح و آماده کرده‌اند، اغلب خاک از فاصله‌های دور بر پشت زنان آورده می‌شود. بسیاری از قریه‌ها اسب یا قاطری ندارند. در واقع اسب در بالا رفتن از راه‌های صعب‌العبور کوهستانی ناتوان است و قاطر هم بسیار گران. نسطوری کوهستان آن‌قدر مغرور است که الاغ سوار نمی‌شود. در یک سفر دوست همراه من اسبی داشت، که در چندین محل لازم شد او را با طناب ببندیم، تا بتوانیم از راه‌های باریک و خطرناک عبورش دهیم.

مزارع عمدتاً به کشت برنج و تنباکو اختصاص یافته، گرچه گاهی ارزن هم کاشته می‌شود. در دره‌های گرم‌تر نیز زیتون وجود دارد. بر فراز تپه‌ها گله‌های گوسفند در حال چرا هستند که نه تنها گوشت اهالی را تأمین می‌کنند، بلکه از پشم آن نخ و پارچه در خانه‌ها تهیه می‌شود. باروت مصرفی را خودشان تدارک می‌بینند و جملگی سر تا پا مسلح‌اند. زندگی ارزش چندانی ندارد و گاه اتفاق می‌افتد که قاتلی هم بدون مجازات می‌ماند. چرا زندگی تا این حد مفت و بی اعتبار نباشد، آخر انگیزه‌ای وجود ندارد که به خاطر آن علاقه‌مند به حفظ و حرمت حیات باشند. گذشته از این اگر بخواهند کسی را تعقیب کنند به سادگی می‌توانند از مرز عبور کرده به جای امنی فرار کنند.

در هر دهکده‌ای کشیشی است که مراسم ازدواج را انجام می‌دهد، مردگان را به خاک می‌سپارد و در ایستر یا سایر جشن‌ها، مراسم مذهبی کلیسا بر عهده اوست. گمان نمی‌کنم کشیشی را دیده باشم که زبان سریانی را که زبان اصلی

عبادات کلیسایی بود بفهمد، یا اقلأً تا آن حدود آشنایی داشته باشد که بتواند ترجمه ناقصی از آن به زبان متداول انجام دهد. در حقیقت اکثر آن‌ها هیچ تصور ذهنی از آنچه که به عنوان عبادت انجام می‌دادند نداشتند و اگر به زبان انگلیسی هم چیزی برایشان می‌خواندند فرق چندانی نداشت. تعدادی از کشیشان در کوهستان‌ها پراکنده هستند و کم و بیش از نفوذی هم برخوردارند، که در رأس همه اسقف بزرگ قرار دارد.

یک بار به دیدار سراسقف که در کلیسایی واقع در کوشان^۱ بود رفتیم. این دهکده از پست دولتی ترکیه که در ژولا مرک^۲ قرار دارد، چندان فاصله‌ای نداشت و می‌گفتند سال‌ها سراسقف در آنجا اقامت داشته است. در آنجا کلیسایی ساخته بودند که در کنار پرتگاهی قرار داشت و اطراف آن مقابر بسیاری وجود داشت. خانه اسقف نیز با خانه‌های ملازمان و نزدیکانش محاصره شده بود. جایی زیباتر و جالب‌تر از آن توسط افرادی که برای سرپرستی و هدایت نسطوری‌ها اعزام شده بودند نمی‌شد انتخاب کرد. وقتی ما در آنجا بودیم هنوز صحرای موج‌گندم درو نشده بود. کردها که همواره وحشت حمله آن‌ها بر آن منطقه سایه انداخته، با رسیدن تابستان با گله‌های گوسفندانشان به جاهای دورتر و مرتفع‌تر رفته بودند، به چراگاه‌هایی که در ارتفاعات کوهستان قرار دارد، بنابراین به ما تأمین دادند که چادرها مان را در کنار بیشه‌ای نزدیک کلیسا برپا داریم. به ما گفتند که این محل هم چندان امنیتی ندارد، گر چه تا دهکده فاصله چندانی نداشت.

زندگی در این مرکز روحانی سیاسی نسطوری‌ها بسیار جالب است. اسقف در مورد رفتار قبایل مختلف در برابر دولت ترکیه مسئولیت دارد و بنا بر این وظیفه، مستمری‌بگیر است. رؤسای قبایل از طرف او انتخاب می‌شوند، و تنها همین امر می‌تواند بهانه‌ای برای توطئه و پشت‌هم‌اندازی و حسادت باشد. هر روز قاصدها اخبار گوناگون را از نواحی مختلف به او می‌رسانند. معمولاً در این گزارش‌ها از حمله کردها و همه نوع دسیسه و ماجرا و داستان‌های پایان‌ناپذیر از خشونت، بیچارگی و آوارگی سخن رفته است.

1. Kochanes

2. Julamerk

سفر ما به این منطقه مسیحی‌نشین شرق بسیار به مورد و جالب توجه بود. اسقف را مردی چهل و پنج تا پنجاه ساله یافتیم که در رفتارش بسیار مؤدب و متواضع بود و اشتیاق بسیاری داشت که ما سفر مفید و جالبی داشته باشیم. با دوست همراهم دکتر کن^۱ خیلی آزادانه دربارهٔ سعادت و خوشی مردمی که با آنان در ارتباط بود صحبت می‌کرد. حقیقت این است که پدر و مادر دکتر کن از جمله نخستین مبلغینی بودند که به این مناطق اعزام شدند. در او حالتی به وجود آمده بود که مراسم ورود به کلیسا را خیلی محترمانه‌تر و متواضعانه‌تر از آنچه دیگران انتظار داشتند انجام داد. این‌ها شمه‌ای بود از آنچه سفیران مذهبی امریکایی در این مناطق انجام داده‌اند.